

دنباله جنگها

چنانکه دیدیم بهنگامیکه در ساوه وقم وکاشان واسپهان این کار هاروی میداد درسوی همدان و کرمانشاهان و آن پیرامونها نیز جنگهایی میانه سپاه روس و ژاندارمهای ایران پیش میرفت و دیدیم که روسیان چیره در آمده و ژاندارمها را تا آنسوی همدان بیرون راندند ولی ژاندارمها در کنگاور و بید سرخ ایستادگی بسیار نشان داده و جنگ را همچنان پیش میبردند. این جنگها تا دیماه تنها با ژاندارمها بودی ولی در آن هنگام دسته هایی از سپاه عثمانی نیز باتوپ و بسیج شایا از پشت سر رسیدند.

زیرا چنانکه گفتیم فرمانده سپاهیان عثمانی در عراق فون در گولتس پاشای آلمانی بود و راهبری کوششها در ایران را نیز او میکرد و چون در عراق بانگلیسیان چیره گشته و آنانرا تا کوت العماره پس نشانده و در آنجا بتنگنا انداخته بودند از فرستادن سپاهییانی بایران باز نایستاد و از رسیدن آن سپاهیان جنگ با سپاه باراتف سخت تر گردید و رنگ دیگر بخود گرفت.

این جنگها میانه دسته های ایرانی و سپاه عثمانی از یکسو و دسته های سواران باراتف از سوی دیگر دنباله درازی پیدا کرد و تا بهار سال ۱۲۹۶ برپا و در «جزرومد» می بود. چیزیکه هست از داستان آنها ما خود هیچ آگاهی نیافته ایم و یادداشتی نیز در دست نمیداریم و از آنسوی در کتاب «تاریخ نظامی جنگ بین المللی» که بچاپ رسیده داستان آنها را (کویا بیشترش را از روی نوشته های خود روسیان) آورده و بهر حال آکھیهای ارجداریست. از اینرو از پرداختن بداستان آنها چشم پوشیده و تنها برای

بریده نشدن رشته سخن یادبس کوتاهی از آنها کرده و درمیگذریم. ما باید بیشتر با آنها پردازیم که نیک میدانیم و در جای دیگر هم نوشته نشده است.

این جنگها که گفتیم میانه ژاندارمها و روسیان برخاسته بود و عثمانیان هم رسیدند تا بهمن ماه پیش میرفت، و در آن ماه روسیان بفشار افزودند و در چند جا چیرگی نمودند و در نتیجه آنها بکرمانشاه دست یافتند و گروهی از ایدها و دیگران که در آنجا می بودند و نظام السلطنه و همراهان او با ژاندارمها و عثمانیان شهر را گزارده و بسوی کردند و قصر شیرین پس نشستند.

بدینسان زمستان بیایان رسید. در فروردینماه دوباره بعثمانیان کمک رسید و جایگاه خود را در برابر دشمن استوار گردانیدند. در اینمیان چون ژنرال تاوژند در کوت العماره بسختی بسیار افتاده و انگلیسیان کمک باونمی توانستند رسانند، از باراتف خواستند که با فشار و پیشرفت بسوی عراق دسته های سپاه عثمانی را بسوی خود کشد و بدینسان یآوری بآن ژنرال کند و باراتف با همد سختی کار، آنرا پذیرفت و در همان ماه بار دیگر بسوی قصر شیرین و خانقین به پیشرفت برخاست و بیکرشته جنگ های سخت دیگر در میانه رخ داد. ولی در این میان کوت العماره بدست عثمانیان افتاده و سودی از آن فشار و پیشرفت در میانه نماند و این بود باراتف در جنگ سستی نمود و از آنسو دسته سپاه او از کرما و بیماریها گزند سختی دیده بودند، و این بود در جنگهایی که سپس رو داد روسیان شکست خوردند و عثمانیان که بار دیگر کمک یافته بودند به پیش آمدن پرداختند و روسیانرا پس راندند و تا کرمانشاهان آنانرا پس نشانده و آنشهر را (در دهه نخست تیرماه ۱۲۹۵) بدست گرفتند و جایگاه خود را استوار گردانیده و نشستند.

نظام السلطنه و دیگر کوچندگان با اینان بودند و چون بکرمانشاهان رسیدند در آنجا دولت دیگری بنام توده ایران بسر وزیری نظام السلطنه پدید آوردند. وزیران اینان بودند: ادیب السلطنه وزیر داخله، صوراسرافیل وزیر پست و تلگراف، میرزا محمدعلیخان کلوب وزیر مالیه، مدرس وزیر عدلیه و اوقاف، سالار لشکر وزیر جنگ،

حاجی عز الممالک خزانه دار بدینسان باردیگر در ایران دو دولت پدیدار شد. حکمرانی کرمانشاهانرا نیز بامیر ناصر دادند .

عثمانیان تنها اینان را میشناختند و دولت تهران را نمیشناختند و این بود شهر هاییکه میگرفتند حکمران از نظام السلطنه فرستاده میشد . دسته های مجاهد و ژاندارم همچنان همراه و در جنگها همگام می بودند .

اکنون از آغاز پیش آمد کوچ شش ماه بیشتر می گذشت . در اینمیان در تهران نیز کارهایی روی داده بود . زیرا فرمانفرما که پس از مستوفی سر وزیر شده بود او نیز کاری توانسته و بنوبت خود رفته و سپهدار (این زمان سپهسالار خوانده میشد) جای او را می گرفت و در کابینه این سپهدار « کمسیون » مختلط برپا شده بود .

در نتیجه پیش آمد جنگ و دیگر گرفتاریها دولت ایران قسط های وام خود را بدو دولت پرداختن نتوانسته و تا پایان جنگ مهلت گرفته بود و چون برای در رفت اداره ها هم نیز در تنگدستی بود پولهایی نیز از آنها در می یافت و نیاز بسیاری بآن می داشت . دو دولت که از پیش آمد کوچ و جنگ با سپاه روس در خشم شده و سختگیری بیشتر مینمودند فرصت یافته بدستاورز آنکه پولها در جای خود بکار نمی رود کمسیون برای نگهبانی در کار های وزارت مالیه پیشنهاد کردند ، که دوتن نماینده هم از روس و انگلیس در آن باشند . کابینه سپهدار خواه و ناخواه آنرا پذیرفت و به « اساسنامه » آن دستینه گزارش بدینسان رشته کارهای پولی ایران بهتر بگویم : رشته همه اداره ها بدست نمایندگان دو دولت سپرده گردید . نوی ورمیا مینوشت : سپهدار و وزیران خودشان بودن دو نماینده روسی و انگلیسی را در کمسیون خواستار شدند . بیگمان این دروغ است . چیزیکه هست گزارش سپهدار و فرمانفرما و مانند گان ایشان بدو همسایه نیز پوشیدنی نیست .

اینها پس از شکست کوچندگان و بیرون رفتن ایشان از ایران رو داده و کسی هم خرده گرفتن نیارسته بود، ولی اکنون که کوچندگان باز گشته و روسیان شکست خورده بودند زبانها باز شده و سپهدار و وزیرانش خود را در فشار میدیدند . عثمانیان یکماه در کرمانشاهان نشستند و بجنگ پرداختند . علی احسان پاشا

فرمانده ایشان دوری از خاک عثمانی را بیشتر از آن نمی خواست ، ولی از بغداد دستور پیشرفت دادند و این بود دوباره بجنگ پرداختند . روسیان کم و ناتوان می بودند ، در جنگهای پیاپی که در بیستون ، و صحنه ، و گردنه بید سرخ ، و کنگاور رود عثمانیان فیروز در آمده و روسیانرا پس نشانند . گردنه اسدآباد را که روسیان استوار گردانیده و دل بایستادگی سخت نهاده بودند عثمانیان از دو پهلو به پیشرفت پرداختند . روسیان ناگزیر گردیده همدانرا تهی کرده و تا گردنه سلطان بلاغ پس نشستند . مازور محمد تقیخان با ژاندارمهای ایران که پیشرو بودند بهمدان در آمدند و شهر را بگرفتند و با عثمانیان روسیان را دنبال کرده در سلطان بلاغ و در آوج بجنگ های سختی پرداختند .

اینها در مرداد ماه بود و چون آکپی از آنها بتهران و دیگر شهرها میرسید در همه جا شور و تکان سختی برخاست . در همه جا آزادیخواهان بجنبیدند و بستگان روس و انگلیس و هوا خواهان ایشان بترس افتادند و در تهران جنبش شگفتی پیش آمده کسانی از وزیران و دیگران نیز آهنگ کوچ کردند . کابینه سپهدار کناره جست و خود سپهدار از تهران بیرون رفت . در زبانها رفتن شاه نیز گفته میشد . مردم در مسجد آدینه گرد آمدند و گفتگو از بستن بازار میرفت تا شاه کسانی فرستاد و با نوید و دلگرمی از ترفتن خود آنان را خاموش گردانید . بجای سپهدار وثوق الدوله سر وزیر گردید ولی کسی وزیری را نمی پذیرفت و او تنها بسر میبرد . شاه ناگزیر گردیده انجمنی از درباریان و وزیران پیشین و از ملایان و سران مردم برای گفتگو در پیش آمدها و راهنمایی در کارها برپا کرد . وثوق الدوله کاری نتوانسته پس از چند روزی کناره جست . شاه این بار علاء السلطنه را برگزید ، ولی او هم کاری نتوانسته و بیش از چند روزی نماند و بار دیگر وثوق الدوله برگزیده شد . گفتگو از فرستادن کسانی از وزیران پیشین بکرمانشاهان می رفت که با عثمانیان و کوچندگان سخنی رانند .

عثمانیان دولت آباد و بیجار را نیز گرفته و در کردستان تا سنندج نیز پیش آمده بودند . از تهران و قزوین و زنجان و عراق و ارمنیان و دیگران دسته دسته می -

کوچیدند. روسیان بشکست خود نام « پس نشستن » داده و چنین وانمودند خود بدلخواه آن را کرده اند و چون همدان را تهی کردن میخواستند آنرا از پیش در تهران آگهی دادند. لیکن مردم ناتوانی آنرا دانسته و بیرون رفتن ایشان را از ایران نزدیک میدیدند. بلکه از کیندای که در دل میداشتند ناتوانی آنان و توانایی عثمانیان را بیشتر از آنچه بود می پنداشتند و چنانکه شیوه مردم بیمایه است بامیدهای دور و درازی می افتادند و هزاران کسان آرزوی پیوستن بکوچندگان می کردند.

در این هنگام نظام السلطنه و یاران او در کرمانشاهان نشسته و بهمان نام دولت و کابینه که بروی خود گزارده بودند بس کرده و پایان کار را نیندیشیده و بچاره ای نمی کوشیدند. جوانان در جنگ ها خون خود را می ریختند و شهر ها گزند و آسیب میدید ولی پایان کار دانسته نبود. گرفتم که عثمانیان تاقزویین پیش آمدندی و روسیان را از همه جا بیرون کردند آیا پس از آن چه بودی؟! این را نیندیشیده و پیمانی که در چنان روزی سود دهد با عثمانیان یا آلمانیان نبسته بودند.

هنوز این دوسخنی در میان بود که آیا یکسره. با آلمانیان گفتگو کنند و پیمان ببندند و یا عثمانیان را پیش اندازند. گفتگویی را که می بایست در تهران پیش از بیرون رفتن کنند و به نتیجه رسانند در آنجا دنبال میکردند. نظام السلطنه و یاران او رشته را بدست گرفته و از همدستی با عثمانیان ناخشنود نمی بودند. ولی یکدسته ناخشنودی ها مینمودند و کار بجایی رسید که با دستور نظام السلطنه چند تن از سران کوچندگان را که اردبیلی و یکانی و کاظم زاده و دیگران باشند گرفته و بند کردند و سخت بیازپرس پرداختند و تا بغداد و استانبول اینان در بند بودند.

در جنگهای آوج و سلطان بلاغ عثمانیان بی آنکه شکستی خورند خود پس نشستند و بدینسان آتش جنگ فرونشست. بهنگامی که در قزوین چشمها براه ایشان بود و خود روسیان آماده کوچ می ایستادند این پیش آمد رخ داد و در همه جا از جوشها و ترسها کاست، و چون پس از آن جنبشی از ایشان دیده نشد و جنگی رخ نداد کم کم

جوشها و تکانها از میان رفت. در تهران نیز آرامش پیدا شده و ثوق الدوله کابینه را برپا کرده ورشته کارها را بدست گرفت،

پاییز و زمستان میگذشت. عثمانیان در همدان و گروس و ملایر و کردستان و لرستان، و روسیان در برابر آنان می نشستند. نظام السلطنه و بارانش در کرمانشاهان، و ثوق الدوله و کابینه اش در تهران روز می گزاردند، ولی در اینمیان در میدانهای اروپا جنگها می رفت و شکست ها و فیروزیها رخ می داد. دولت های جنگی دمی آرام ننشسته می کوشیدند.

در عراق که انگلیسیان شکست خورده و ژنرال تاوژند با چند تن ژنرال و چند صد تن سر کرده و سیزده هزار سولجر در کوت العماره بدست دشمن افتاده بودند این زمان بجبران آن بیک رشته کوششهای دیگری برخاسته بودند. در هنگام زمستان که در کوهستان سرد ایران جنگ فرونشسته و دوسو پا بکلیم خود کشیده بودند در عراق بهترین زمان برای جنگ شمرده میشد، و این بود ژنرال استانلی مودبه پیشرفت و فشار پرداخته سپاهیان عثمانی را از جنوب بسوی شمال می راند. در ششم اسفند (۲۴ فوریه ۱۹۱۷) دوباره کوت العماره بدست انگلیس افتاد.

این فیروزی ارج بسیار میداشت و راه بغداد را بروی انگلیسیان باز میکرد، و آنگاه کار علی احسان پاشا و دسته های او را در ایران سخت می گردانید. اینان ناگزیر بودند پس نشینند و شهرهایی را که گرفته بودند یکایک رها کرده باز کردند تا از پشت سر دریم نباشند. از آنسوی روسیان هم با همه ناتوانی بجنگ و فشار برخاستند. در دوازدهم (کمابیش) اسفند همدان و دولت آباد و بیجار را عثمانیان رها کردند و روسیان فرا گرفتند. سپس صحنه و سنندج را رها کردند، در بیستم اسفند (کمابیش) کرمانشاهان را تهی گردانیدند. بدینسان کام بگام جنگ کنان پس نشستند تا از خاک ایران بیرون رفتند.

روسیان اینها را از فیروزیهای خود شمرده پیایی در تهران آکپی پسراکنده می ساختند و از دولت درخواست حکمران برای شهرهای تازه گشاده مینمودند. آدابها دو باره از دستی به دست دیگری می افتاد و کسانی که در چند ماه پیش کسریخته بودند

باز کشته و این بار دیگران می‌گریختند. عثمانیان با آنکه با آیین و سامان پس می‌نشستند و از آشوب و بهم‌خوردگی جلو می‌گرفتند باز آبادیها و شهرها زیان و آسیب بسیار میدیدند. عسکرها اسب و چهارپایا از مردم می‌گرفتند. تاراجگران فرست یافته دست بردارایی و کاپال مردم باز میکردند.

گشادن بغداد دست یافتن انگلیسیان بعراق یکی از داستانهای بزرگ جنگ جهانگیر میباشد و این خود نتیجه‌های بس بزرگی را در پی میداشت و دست عثمانیانرا یکبار از این پیرامونها کوتاه می‌گردانید. چون در کرمانشاه داستان کوچیدنورها کردن شهر پیش آمد کوچندگان در کار خویش فروماندند و خود را در برابر پیش آمدی که هرگز گمان نمی‌بردند یافتند. نظام‌السلطنه و همراهان او چاره جز رفتن ندیدند و با عثمانیان همراهی نمودند. مجاهدان و ژاندارمها نیز با سپاه همیشه همگام می‌بودند و با آنان رفتند. ولی یکدسته چون نومید بودند رفتن را نپسندیده و در پی چاره جویی شدند. در این هنگام از یکتن مرد ایل نشین جوانمردی دیده شده که باید همیشه در تاریخ بماند. ایل سنجایی که از آغاز جنگ جهانگیر غیرت ایرانیگری نشان داده و در پیش آمد کوچ از گام نخست با کوچندگان بوده و جانفشانیها نموده بودند در این هنگام که میخواستند بجایگاه خود در کوهستان باز گردند علی‌اکبر خان رئیس ایشان بهمراه بازماندگان کوچندگان که میگویند دویست تن بیشتر بودند پناه داده و همه را با خود برد و در آنجا بهمگی چادر داد و بمیزبانی و مهربانی برخواست، و سپس که سپاه روس نزدیک شد همیشه بجنگ و جانفشانی کوشیده همه را نگه داشت.

نظام‌السلطنه و یاران او که با عثمانیان رفته بودند روانه استانبول شدند و کسانی از ایشان تا برلن رفتند. مجاهدان و ژاندارمها نیز پراکنده شده با صد رنج هر یکی بجایی افتادند.

بدینسان داستان کوچ پربان رسید و روسیان تا خاک عراق پیش رفته و بانگلیسیان پیوستند، ایرانیان نیز از همه جا نومید گردیده چشم براه پیش آمد ها نشستند. کوچندگان که بچنان کاری برخاسته و بچنین نتیجه‌ای رسیده بودند زبانها همه بسرزنش

و بدگویی از ایشان تند گردیده راه رهایی برای ایشان باز نمی ماند. روسیان پس از آن داستانها از ایشان چشم نپوشیدندی، و اگر آنان پوشیدندی دیگران دست برد نداشتندی. هزاران کسان خود گامی برنداشته و چنین روزی را بیوسیده بودند که میدان یابند و با ریشخند و نکوهش دلهای خود را سرد گردانند. در کشوری که توده به ده و اند دسته است و هر دسته ای برای خود آرمان و راه زندگانی دیگری میدارد از سخت ترین کارها جانفشانی در آن کشور میباشد. در این هنگام در نتیجه چیرگی روس و انگلیس ارمنیان در همه جا سر برافراشته آزار و گزند دریغ نمیداشتند و بیگمان در شهری همچون کرمانشاهان و همدان اگر کسی را از کوچندگان یافتندی زنده رها نکردندی. از خوشبختی ایشان دبری نگذشت که شورش روسیان پیش آمد و دولت امپراتوری و سیاست آن از میان رفت و یکی از نتیجه های آن بازگشتن کوچندگان بود که از میان سنجاییان و از اروپا و دیگر جاها که می بودند بایران بازگشتند. بدینسان داستان کوچ بی پایان رسید. یکی از نتیجه های آن که می باید در اینجا یاد کنیم کشته شدن چند تن از سران مجاهدان آذربایجان بوده که اینک یکایک می شماریم:

۱) حاجی خان پسر علی مسیو: دلیرهای این جوان و کوشش های پربهای پدر او و داستان بدار رفتن دو برادرش را در تاریخ نوشته ایم. پس از جنگ جهانگیر او نیز از استانبول به تهران آمد و در میان مجاهدان بود و ما نمیدانیم برای چه بتویسرکان و آن پیرامونها رفت که در آنجا با تیر همراهان کشته گردید. برادر دیگرش حسین آقا میان کوچندگان بوده و در جنگ رباط کریم و دیگر جاها پا در میان داشت.

۲) اشرف زاده: داستان کتک خوردن این جوان از دست روسیان در ارومیه و بیرون رفتنش را از ایران نوشته ایم. در آغاز جنگ جهانگیر بایک سر کرده آلمانی بایران بازمی گشته و میانه همدان و کنگاور کشته گردیده.

۳) باقرخان سالار و همراهان او: کارهای اینمرد را در تاریخ بگشادی نوشته ایم. در جنگهای تبریز پس از ستارخان این بود و در میان سرداران آزادیخواهی دوم کس او

شمرده میشد. این مرد درس نخوانده و دانشی نداشت. ولی در سایه غیر نعمتی و مردانگی و دلیری بکارهایی برخاست که نامش همیشه در تاریخ خواهد ماند. در نگهداری یازده



۶۶- این تیگرو در سال ۱۲۸۷ بر داشته شده و چون شادروان باقرخان را با ستارخان و میر هاشمخان تتان مینهد اینجا آوردم

ماهه تبریز کوی خیابان کار بسیاری انجام داده و خیابانیان همیشه سرفراز کوشش های

جانبازانه گذشتگان خود خواهند بود. سردسته خیابان نیز شادروانان باقر خان و میرهاشمخان بودند.

سالار در تهران می زیست و گوشه گیری می نمود. ولی چون داستان کوچ پیش آمد در تهران ماندن نتوانسته و از دنبال کوچندگان خود را بآنان رسانید و در همه جا همگام می بود، و چون دوباره عثمانیان بایران آمدند و کوچندگان دسته دسته در پی آنان می آمدند سالار هم با میرزا علیخان یاوراف و حسن آقا قفقازی که اینان هم از مجاهدان بنام آذربایجان می بودند و با چند تن دیگر که رویهم هفت تن میشدند در دیهی در نزدیکی قصر شیرین شب را فرود آمدند و چون کمان دیگری نمی بردند و بیم نمیداشتند پس از شام لخت شده و خوابیدند و گردان چون لیره و پول بسیار نزد ایشان سراغ میداشتند نیمه شب بسرشان ریختند و همه را در رختخواب سر بریدند. بدینسان یکتن از سرکردگان آزادی از میان رفت.

راه آهن جلفا تا تبریز

کنون باید باردیگر بآذربایجان باز گردیم . در اینجا پس از جنگهای بهار ۱۲۹۴ و بیرون رفتن عثمانیان جنگی رونداد. مگر در ساوجبلاغ که چند بار دست بدست گردید و خونها ریخته شد و ما داستان آنها را نیک نمیدانیم . بیشتر جنگها در کردستان و پیرامون دریاچه وان رخ میداد .

بهنگامیکه تهران شوریده و داستان کوچیدن در آنجا رخ میداد و سپس نیز در ساوه و رباط کریم و همدان جنگها پیش میرفت در آذربایجان آرامش می بود . جزرومد جنگ دور شده و مردم از بیم تاراج و کشتار ایمن میزیستند ولی در سایه جنگ همه چیز گران شده و داد و ستد خوابیده و درازی جنگ مایه دلنگی مردم گردیده بود ، در این سالها یکی از گرفتاریها در آذربایجان پایین آمدن بهای منات بود . در اینجا در سایه نزدیکی بفقاز و داد و ستد با آنجا همیشه منات روس فراوان بودی و در سالهای آخر در نتیجه بودن روسیان فراوانتر گردیده بود ، و اکنون که در نتیجه درازی جنگ بهای آن کم شده و روز بروز کمتر میگردد مایه زبان مردم می شد . یکدسته هم بامید آنکه جنگ بزودی پایان یابد و یا آشتی پیش آید و بهای منات باز بالا رود سرمایه خود را داده و منات میخریدند و بدینسان دست خود را می بستند . در بازار بیش از همه گفتگوی منات و خرید و فروش آن بودی و بسیار کسان سرمایه خود را در آن داد و ستد از دست دادند . باشد که هنوز در بسیار صندوقها دسته های منات که بهنگام خود بهای کزافی میداشت و اکنون جز کاغذ نیست میخواهد . سید برهان خلخالی در این باره شعرهایی سروده که بدینست آنرا بیاوریم :

هر کسی نقد خود منات نمود	آخر او را منات لات نمود
ای بسا شهبسوار فرزین را	بازی این منات مات نمود
چه حسابی است هر که داخل شد	فوراً آلف را مات نمود
پس ماتش رسید بیر آحاد	آنکه آحاد هم وفات نمود

چنانکه گفتیم روسیان در کابینه علاء السلطنه بازور امتیاز راه آهن جلفا تا تبریز را گرفتند. آن پیش بینی برای امروز بوده و در گرماکرم جنگ بکشیدن آن پرداختند و در بهار ۱۲۹۵ (سال ۱۳۳۴) بود که آنرا تا تبریز رسانیدند و بکار پرداختند. روزنامه های روس گفتارها در پیرامون این راه آهن نوشتند و چنان وانمودند که پیشرفت بازرگانی آذربایجان و آبادی آنرا خواسته اند. ولی برآستی جز پیشرفت کارهای جنگی خود را نمی خواستند و این یک بسیج جنگی بیش نبود و در کشیدن آن جز بر خورداری خویش را بدیده نگرفتند. اینست از یکسو آنرا به تبریز رسانیده و از یکسو شاخه آنرا تا شرفخانه که بندر دریاچه شاهست کشیده و آنجا را انبار گاه بزرگی برای انباشته های جنگی خود گرفتند و در دریاچه نیز کشتیها بکار انداختند.

دشمنان مشروطه و هواداران روس از زباندرازی و مردم آزاری دست برنداشته بفیروزیهای روسیان مینازیدند و بدخواهان آنرا بیدین مینامیدند. پس از جنگ جهانگیر ارمنیان بروس وانگلیس کراییده و این زمان آنانهم زباندرازی و آزار دروغ نمی داشتند. در این هنگام من در مموریال اسکول امریکاییان بخواندن زبان انگلیسی می رفتم. ملایان آنرا دستاویز دیگر گرفته مردم را بر میاغالیدند و کار را به جایی رسانیدند که در تبریز توانستم بمانم و با راه آهن بققاز رفتم و چهار ماه کمابیش در تفلیس و باکو بودم تا بخواهش مادرم باز کشتم.

در ارومی گرفتاری رنگ دیگری داشت. زیرا آسوریان که در زمستان ۱۲۹۳ همراه روسیان کوچیده و سپس باز کشته بودند کینه کردان و عثمانیانرا از ایرانیان می جستند. از اینان چه در شهر و چه در دیهها کالا و کچالی تاراج شده بود و این زمان باز کشته و آنها را از همسایگان خود می خواستند و راست یا دروغ باین و آن چسبیده کالای خود می طلبیدند. در این هنگام یمین الدوله نامی حکمران ارومی شده و امیر محترم نامی دستیار او بود و اینان خود را افزار کار روسیان گردانیده و جز خشنودی

آنانرا نمیخواستند و در برابر درخواست آسوریان کمیون غارتی برپا کردند و نتیجه آن شد که هر روز يك آسوری بیاید و خانه یکی از همسایگان خود را نشان داده بگوید کاجال من در آنجاست و کمیون بی رسیدگی کسانی فرستد و آنچه را که آسوری میخواهد گرفته بار بدهد و يك پولی هم بنام تاوان بگیرد. این خود دستاویز نیکی برای کینهجویی مسیحیان بود. در دیه ها بیدادگری بیشتر شده کار با آنجا رسید که مسیحیان خودشان بدیه های همسایه بروند و دزایی آنجا را تاراج کنند و کسانی را گرفته با شکنجه بکشند. کسانی را میگویند ریسمان بگردنش انداخته و سرشان از سوراخ دیواری گذرانده و ریسمانرا بگاونری بسته و با راندن آن سرهای بیچارگان را از تن کنده اند. این بیدادها می رفت بی آنکه حکمران یا دیگری جلو گیرد.

از آنسوی جاوها گرسنه و برهنه در دیها براکنده شده آنچه می توانستند از گرفتن وزدن و آزردن دریغ نمی گفتند و نوشتیم که در همین هنگام در تهران بخواهش وزارت خارجه پول برای اینان کرد می آوردند.

پس از سه چهار ماه یمین الدوله و دستیارش رفتند و اعتماد الدوله آمد. اینمرد با همه خونخواری و سیاهدلی و با آنکه خود را بیکبار بروسیان سپرده بود باری این ارج را بخود می گذاشت که افزار کینه جویی یکمشت آسوری نباشند و این بود از آنانکه بکمیون آمده دعوی کالایی می کردند گواه میخواست و چون گواهی نبود دعوی از میان می رفت و بدینسان کمیون کم کم از کار افتاد و بیدادگریهای روستاها نیز پایان رسید.

گرفتاری منات در ارومی نیز بود. گذشته از زیان کسانی که آنرا میداشتند گرفتاری دیگر داستان داد و ستد سالدات و قزاق بود. زیرا بهای منات پیش از جنگ پنج قران بود و اکنون که سه قران یا کمتر رسیده بود سالداتها آنرا نمی پذیرفتند و با فشاری مینمودند که از روی همان بهای پیشین گرفته شود و ناگزیر غوغا

بر می‌خواست. اعتماد الدوله برای جلوگیری از مردم پول‌گرمی آورد و بزبان منات میداد. (*)

بدینسان روزها میگذشت تا بهار ۱۲۹۶ رسید و شورش روستان و برافتادن امپراتور نکولا روداد. این پیش‌آمد چیزی بود که کمتر کسی در ایران آنرا می‌اندیشید و کمتر کسی امید بچنان پیش‌آمدی می‌بست. ایرانیان پایان جنگ را میپاییدند و بشکست روس‌امیدها میبستند. ولی بشورش در درون روستان و برافتادن خاندان سیصد ساله رومانوف کسی گمان نمی‌برد. این رخداد در ایران اثر بزرگی خواستی داشت. ایرانیان که از چند صد سال باز با روسیان همسایه گردیده و پیوستگیها پیدا کرده و سپس از صد سال باز زیر فشار آندولت نیرومند افتاده و پس از همد یک نیم کشورشان لگدمال سالدات و قزاق او شده بود از این دیگر کونی که در آن دولت رخ میداد بهره مندیها توانستندی داشت.

نخست که این آگاهی رسید بسیاری آنرا باور نکردند. بویژه هواداران روس که هیچ باور کردن نمیخواستند و بگوینده ریشخند و سرزنش مینمودند و آنرا دروغی پدید آورده دشمنان روس می‌شمردند و سپس که آگاهی بیایی شد و دیگر جای باور نکردن نماند این بار هم آنرا سیاستی از سوی خود امپراتور می‌انگاشتند و بمردم پند می‌دادند که زود باور نباشند و رشته دور اندیشی را از دست ندهند. راستی حال اینان دیدنی بود.

شگفت آنکه نخستین جشن و شادی از خود روسیان سر زد. همینکه آگاهی از شورش پترو گراد و برافتادن امپراتور بیایی شد در همدجا سالداتها و قزاقها بجوشیدند و کمیته‌ها برپا کردند و آزادیخواهی از خود نمودند، و سراغ آزادیخواهان ایرانی آمده و کلمه‌های «قارداش» و «یولداش» را پیش کشیدند. شگفتا! پس اینان «یولداش» بوده‌اند؟! پس آن «نایولداشها» که دیروز تفنگ بروی ما راست میکردند! و خون جوانان ما را میریختند کدامها بوده‌اند؟! آن سالداتها که دیروز در کوچه‌ها سرود

(*) این آگاهیها درباره ارومی از یادداشتی است که آقای توفیق از آن شهر فرستاده.

امپراتوری می خواندند و با آواز کلفت خود دلها را میلرزانیدند کجا رفتند، و اینان که امروز ترانه آزادی میسرایند از کجا آمدند؟! چیزی بود که همه را خیره می کردانید. ولی چه می شد کرد؟! آن دستهای زمخت که دیروز مشت بود و دلدان می شکست امروز دست برادری شده بسوی ما دراز می کردد، جز بپذیرفتن چه توانیم کرد؟! در تبریز آزادیخواهان تکان خورده و بهم افتاده چنین می گفتند: «هنگام کوشش است باید بیکار نشست» بسیار نیک، بیکار نشینیم ولی چکار کنیم؟! با که جنگیم؟! کرا از شهر بیرون کنیم؟! کرا از شهر بیرون کنیم؟! کرا بشهر بیاوریم؟! اینهاست کارهایی که در آغاز مشروطه می کردیم. اکنون چکار کنیم?..

در اینجا بود که یک زیرکی بسیار بجایی از شادروان شیخ محمد خیابانی و چند تن همراه او سر زد. یک زیرکی که بسیار بجا بود ولی افسوس که نا درست و نا رسا در آمد. برای روشنی داستان باید چند سخنی از کمیته دموکرات تبریز و از خیابانی برانیم:

چنانکه نوشته ایم در سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) که جنگها با محمد علی میرزا و سپاه او پایان رسید کسانی دسته دیموکرات را در ایران بنیاد نهادند، و چون زمانی بود که مردم برسریا می بودند و یک چیز تازه ای که از اروپا می رسید بی آنکه در بندهم معنای درست آن و شناختن نیک از بد باشند رو می آوردند در اندک زمانی در بیشتر شهرها کمیته ها و حوزه ها بنام دیموکرات برپا گردید، و چنانکه گفته ایم در مجلس دوم همیشه کشاکش دیموکرات و اعتدالی در میان بود و روسیان دیموکراتها را تندرو نامیده از ایشان می نالیدند و پیش آمد التماوم بیش از همه برای بر انداختن این تندروان بود، و برایشان بسیار سخت گرفتند و از هم پراکنده و در تبریز هم چون روسیان چیره شدند سران دیموکرات یا کشته شدند و یا گریختند و یا بیکبار خود را نهفته داشتند. در چند سال که صمد خان و روسیان چیره بودند در آذربایجان کسی نام دیموکرات نتوانستی برد.

اما خیابانی من نخست او را در مدرسه طالبیه شناختم. در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲۴) که تازه بآن مدرسه می رفتم خیابانی در مسجد خاله اوغلی درس هیئت بتلیموسی گفتی

و نخستین روز که او را دیدم از «جوزهر» سخن می‌راند و معنی آنرا باز می‌نمود در همان هنگام در خیابان مسجدی می‌داستی و پیشنهادی نمودی، و سپس که جنبش مشروطه فزونی کردید و بیشتر ملایان خود را کنار کشیدند و داستان اسلامیه پیش آمد خیابانی از آنان بود که با اسلامیه نرفت و به‌واداری از مشروطه کوشید و این بود پس از فیروزی آزادی خواهان که برای مجلس دوم نمایندگان بر می‌گزیدند او را از تبریز بر گزیدند



۶۷ - شایروان نقه‌الاسلام

و گفته‌ایم که در پیش آمد التماسات یکی از نمایندگان که دلیریها نمودند و گفتارها راندند او بود و چون مجلس بسته شد و نمایندگان پراکنده گردیدند او نیز بتفقا از آمد و زمانه‌ای در آنجا می‌زیست تا صمدخان برگردد و به تبریز آمد. گفته می‌شود ماه جمعه میانگیری کرده.

در این هنگام تبریز شهر هراس می‌بود. صمدخان و ملایان چیره گردیده و

کسی سخنی یا جنبشی نمیبارست. خیابانی نخست خواست بمسجد رود و باز پیشنه‌مازی کند ولی پیش‌نرفت و رها کرد و در بازار حجره‌ای گرفته بازار کانی پرداخت. در این میان من با یارانم نشستی می‌داشتیم و هفته دوشب کرد هم آمده و سخنها می‌رانندیم و نیمه‌نهایی کوششهایی می‌کردیم. خیابانی با دوسه تنی که باو گرویده بودند و دو سه بار آن نشست آمد و شب را با ما گزارد. ولی خود را بسیار دور می‌داشت و بیباکی ما را نمی‌پسندید. بدینسان روزها می‌گذشت تا داستان آزادی روستان پیش آمد و چنانکه گفتیم سالداتها در همه شهر های ایران آزادیخواهی نمودند و کمیته‌ها برپا کردند و بسراغ آزادیخواهان ایران آمده آنانرا بشورانیدند. در این هنگام ناگهان خیابانی با چند تنی بنام دسته دیمو کرات بمیان آمدند و چنین وانمودند که کمیته‌ای که در سال ۱۲۹۰ بوده بر پاست و بنام آن بگرد آوردن آزادیخواهان برخاستند و با روسیان بگفتگو پرداخته و پیوستگی بدید آوردند. چگونگی این بوده که آقا میرزا علی چاپچی و میرزا علیخان پستخانه و حاجی محمد علی با دامچی که از سران دیمو کرات، و مهر کمیته و کاغذ های آن در دست میرزا علی خان پستخانه بوده، خیابانی از چندی پیش با آنان آشنا گردیده و با یکدیگر همدست شده بودند و کنون از پیش آمد فرصت یافته و خود را آشکار می‌ساختند.

چنانکه گفتیم این کار بسیار بجایی بود. زیرا برای مردم شوریده خود سری و بیراهی بسیار بداست. در این هنگام که آزادیخواهان پس از چند سال از فشار و بند آزاد می‌گردیدند و گریختگان با دل‌های پر کینه و با آرزو های کونا کون از هر سو رو بکشور می‌آوردند از زبان آور ترین چیزها خود سری آنان بود. بویژه بانانوانی بی اندازه دولت، و بویژه با بودن سپاهیان لگام کسیخته بیگانه در شهرها و پیشرفت جنگ در پیرامونهای کشور. در چنین هنگامی بسیار در بایست بود که کار دانانی پا پیش گزارند و پرا کندگان را بسر خود گرد آورند و آنانرا راه برند. ولی در چنین کارهایی پیش از همه از خود گذشتگی در باید و اینان آنرا نداشتند و پیش از همه چیرگی خود را میخواستند که دیگران همه پیرو و زیر دست باشند، و برای همین بود که کمیته‌ای را که شش سال پیش بوده و از میان رفته و بسیاری از کسانش کشته شده بودند

برپا نشان میدادند و چنین میخواستند که بنام آن فرمان رانند و همه رازیر بار آورند. این رفتار نتیجه آنرا داد که دیگران هم دسته بندی کردند و بلهوسان و سودجویانی فرصت یافته بمیان افتادند، و از گام نخست کشاکش و دو تیرگی پدید آمد و هیاهو برخاست، و خواهیم دید که بکجا رسید.

آگاهی از شورش روپستان و افتادن امپراتور روزهای نوروز می رسید. ایران-خواهان امسال عید بزرگی داشتند و پس از شش سال گرفتاری و دلگرفتگی از تهل شادی نمودند. روزشنبه هیجدهم فروردین که با چهاردهم جمادی الثانی یکی و روز جشن مشروطه بود با دستور تهران در بازار جار کشیده و مردم را بچراغانی و آراستن بازار واداشتند و همه اداره ها در میدان توپخانه طاقها بستند و در اینجا بود که خیابانی واران او برای نخستین بار بودن دسته دیمو کرات را آشکار گردانیدند و میرزا علی چایچی بنام آن دسته گفتاری راند.

روسیان در اردبیل و همه جا آگهی چاپ کرده و پراکنده میگردانیدند و ایرانیان را برادران خود میخواندند و نخستین نتیجه این پیش آمدها آن بود که اعتمادالدوله از حکمرانی ارومی برداشته شد. اینمرد نخست دستیار صمد خان بوده و در سیاهکاریهای اودست داشته و سپس بارومی (رضاییه) رفته و در آنجا بیکبار خود را بروسیان بسته و بدلخواه آنان خونها ریخته و ستم های بسیار کرده بود و چون از حکمرانی برداشته شد روانه تبریز گردید.

از بیستم فروردین روزنامه تجدد بیرون آمدن آغازید. دارنده آن شادروان خیابانی ولی نوشتنش با دیگران بود. چیزشگفت آنکه در شماره دوم آن نوشته ای از حاجی میرزا حسن آقا مجتهد دیده شد که مردم را بهمدستی و نگهداری مشروطه می خواند.

در این هنگام یکی از دیدنیها حال هوا داران روس بود. يك مشت تیره دلانی که بدستاوز دین از توده و کشور و همه چیز چشم پوشیده و خود را بیک دولت بیگانه ای بسته و آنرا يك پشیمان استوار جاویدانی پنداشته و به پشتگرمی اوصد رسوایی نموده بودند اکنون بیکبار خود را بی پشیمان دیده و آزادیخواهان را بادلهای پر کینه در

برابر خود می یافتند. برخی از ایشان خود را نابخسته و باز ایستادگی نشان میدادند و امید مندی بپاز گشت امپراتور می نمودند. ولی بسیاری بدست و پا افتاده و بچاره جویی میکوشیدند و در چاپلوسی میکوبیدند. آقای مجتهد که با جنبش غیر تعمدانه توده نساخته و بنام جانشین امام و بدستاورز نگهداری دین بچنگ و خونریزی برخاسته و زمینه برای در آمدن سپاه بیگانه آماده گردانیده، سپس بیکبار خود را افزاردست میلر وودنسکی ساخته بود، اکنون بیکبار همه آنها را کنار میگذاشت و مردم را بهمدستی میخواند و پس از آنهمه دشمنی ها با مشروطه هواداری از آن مینمود. ما چون تلگراف اینمرد و همدستان او را بلندن و دیگر نوشته های آنانرا آورده ایم این نوشته اشرا هم می آوریم :

بسم الله الرحمن الرحيم

بنحویکه بکافهٔ اسلامیان و ایرانیان معلوم است یازده سال قبل براین اداره حکومت ایران در تحت قیودات ارادهٔ واحده اداره میشد بکدفعه با نهضت ملی و مدد آسانی بمبدل بشروطیت گردید چون اهالی جاهل و دولت باین اساس همراه نبود بطوریکه انتظار میرفت از این تبدلات اساسی ابناى ایرانی برخوردار نشده سهل است دچار قتل و فساد و غارت و بعضی محذورات فوق العاده گردیدند محذورات داخلی از یکطرف و موانع خارجی از طرف دیگر اهالی را گرفتار بلیات ناهنگام نموده و در میان افراد ملت بجای روابط الفت تخم نفاق کاشته گردید الحمد لله این نعمت از دست رفته اقبال نموده دولت ما دولت مشروطه و دول همجوار بکلی همراه آزادی گشته و تمامی اهالی از نفاق و انقلاب جز خسارت دنیوی و اخروی چیزی ندیده اند موقع آن رسیده که برگزیده ها خط فراموشی و نسیان کشیده بکدفعه تمام طبقات ملت بحول کلمه جامعه المومنون اخوة جمع شده و از اختلاف ساریه و جاریه اظهار ندامت کرده و بدانیم که القاء هر گونه عداوت در میان آحاد ملت قصد سوء بر معنویت دیانت و روح آزادی و مشروطیت است حالا بتسامی طبقات ایرانی از علماء و سادات و اعیان و تجار و کسبه و غیره لازم است با اولیای دولت دست بهم داده باین اساس مقدس خدمت نموده خودشانرا از قید ظلم و استبداد آزاد نمایند و نوعی اهتمام کنند که در انتخاب و افتتاح دارالشوری کبری ملی اشخاص مفروض

و مقصد خودشانرا داخل کرده دوباره تخم نفاق در میان اهالی بیچاره نیندازند داعی که عمر خود را در خدمت ملت و شریعت صرف نموده حالا هم عموم اسلامیان و ایرانیان را مخاطب ساخته باتحاد و اتفاق دعوت نموده با مسیم قلب برفع حوائج دینی و ملی و خدمت شریعت و مشروطیت و انتخاب و کلا از مردمان صحیح و بیغرس و اصلاح دوائر دولتی از روی قانون و تعمیرات مملکتی حاضر شده از عموم ملت استمداد و از خداوند احدیت استقامت میطلبیم و امیدواریم انشاءالله در این دوره به مشروطیت و آزادی ملت مخالف پیدا نشود اگر انشاءالله قادر و موفق شدم بکروز در مسجد بالای منبر رفته و از محسنات مشروطه و عدل و انصاف و ظلم و جور مشروحاً عرض میکنم.

حسن بن باقر مجتهد

این نوشته خواندنیست: «چون اهالی جاهل با این اساس همراه نبوده...» آقای مجتهد و دیگر نایبان امام چسان؟! آیا همراه بودند یا نه؟! «محدودرات داخلی از یکطرف و موانع خارجی از طرف دیگر...» و خود پرستی و سود جوئی آقای مجتهد و نایبان امام از همه بدتر! «در میان افراد ملت بجای روابط نفاق کاشته کردید...» که کاشت؟! که اسلامیه برپا کرد؟! «بر گذشته ها خط فراموشی کشیده...» اگر گذشته های شما و آن خونریزیها نیک بوده چرا فراموشی آنها را میخواهید؟! اگر بد بوده آقای نایب امام چرا کرده اید؟! اسلامیه برپا کردند بماند، خونها ریختند بماند، اینها هر چه بوده در میان توده بوده. به بیگانه پیوستنت را چه گوئیم؟! افزار دست و دنسکی شدنت را چه گوئیم؟! تلگراف بلندن فرستادنت را چه گوئیم؟! اینها را چگونه فراموش کنیم و چرا فراموش کنیم؟! پس چرا این پشیمانی را دو ماه پیش نمی نمودی؟!»

همین نوشته گناه دیگر نویسنده اش میباشد. زیرا هنوز گردن برآستی نمی-کرارد و گناه خود را بگردن نمیگیرد و باز هم از در برتری فروشی و پندآموزی می آید. خواستم بد گوئی از یکمرد مرده نیست، این يك نمونه ایست که سران و پیشروان هر سیاهکاری که نمودندی در پایان باینگونه زبانبازیها پرداختندی و خود را پاک گردانیدندی، و از ناهمی و بیچارگی توده سود جسته و خواست خود را پیش بردندی.